

# سه خاطره از آقا

سیروس صالح پور

صالح پور، سیروس، ۱۳۱۷ -  
سه خاطره از آقا / نوشته سیروس صالح پور -  
تهران: پروا، ۱۳۷۹.  
ع.ا.ص.: مصور، نمونه، عکس.

ISBN 964-92466-1-4

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا .  
۱. احقاقی اسکویی، حسن، ۱۳۷۸ - ۱۳۷۹ --  
سرگذشت‌نامه . ۲. مجتهدان و علما -- ایران -- اسکو .  
الف.عنوان.

۲۹۷/۳۹۲۴

BP۱۵۳/۵/الف۱۳پی۴

۲۱۷۹۹-۷۹م

کتابخانه ملی ایران



---

نام کتاب : سه خاطره از آقا  
نام نویسنده : سیروس صالح پور  
ناشر : پروا - ۸۸۳۴۶۸۵  
شمارگان : ۳۰۰۰ نسخه  
چاپ اول : ۱۳۷۹  
حروفچینی : سوگند - ۸۸۳۴۹۰۲  
لیتوگرافی : البرز - ۳۱۱۱۵۵۳  
چاپ : اتحاد - ۶۷۲۱۷۷۴  
صحافی : مینو - ۳۹۰۸۶۸۵  
شابک : ۹۶۴-۹۲۴۴۶-۱-۴

---

# سه خاطره از آقا

نوشته

سیروس صالح پور

تهران - ۱۳۷۹



موقع الأوحاد  
Awhad.com

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روز یکشنبه ۱۳۷۹/۹/۲۷ در مجلس ترحیم حضرت آیه الله

امام مصلح حاج میرزا حسن احقاقی مسوده این کتاب که در

سال ۱۳۶۹ توسط مؤلف به نظر مبارک آن عالم ربانی رسیده و

جایجا تصحیح شده بود به فرزند برومندشان حاج محمد آقا احقاقی

ارائه شد. وقتی چشم ایشان به دستخط پدر بزرگوارشان افتاد با

چشمان پر از اشک خواستند که این اثر بطبع برسد و به عنوان

یادبود به اردتمندان و مقلدین مخلص آن مرحوم اهداء شود. امید

است که دوستان با دعای خیری از آن مرجع عالیقدر و بیت

معظمشان یاد کنند.

ناشر

## مقدمه:

پیش از ورود به شرح سه خاطره از مرحوم آیه الله مصلح حاج میرزا حسن احقاقی حائری اسکوی بجاست که به پیوندهای تاریخی این خانواده جلیله با آذربایجان بخصوص اسکو و محال آن اشاره‌ای بنمائیم:

در اوایل قرن سیزدهم هجری، روحانی مجاهد و باتقوایی بنام آخوند ملا محمد سلیم از قریه (اوج دیبین) قره‌چه داغ در حاشیه رود ارس به قصد تکمیل تحصیلات و زیارت عتبات عالیات عازم نجف و کربلا می‌شود، وقتی نامبرده به تبریز می‌رسد، عده‌ای اشخاص خیر از مقصد و نیت وی باخبر می‌شوند و اظهار می‌کنند که اگر هدف شما از این سفر خدمت به دین و امت اسلامی است، به مصداق (آنچه به خانه رواست به مسجد روا نیست)، بهتر است ابتدا خدماتتان را به همین محال تبریز ارائه داده بعد به فکر زیارت و تعقیب تحصیلات خود بیفتید. آخوند ملاسلیم جواب می‌دهد که الحمداله تبریز موطن و مسکن علمای عظام است و نیازی به بنده و امثال من نیست. آن ناصحان خیر می‌گویند: پس خبر ندارید در همین شش فرسخی ما قصبه ظاهراً خرم و آبادی بنام (اسکو) وجود دارد که مردم آن از نظر دیانت خیلی ضعیف و از احکام اسلام بی‌خبر می‌باشند بد نیست سری به آنجا بزنید.

وقتی آخوند ملا محمد سلیم وارد اسکو می‌گردد، متوجه می‌شود که مسلمان و ارمنی به اصطلاح (توی هم می‌لوند) و بین حرام و حلال فرقی قائل نیستند و

خدای نکرده بعضی‌ها مثل عهد جاهلیت زندگی می‌گذرانند. انجام وظیفه شرعی و انسانی، آن روحانی دلسوز را وادار می‌کند که پیش از زیارت عتبات، به آبادی دین و دنیای این محال همت گمارد. همانجا رحل اقامت می‌افکند و ازدواج می‌کند و در اندک مدتی مردمانی دیندار تربیت می‌کند بطوریکه حتی اولاد و احفاد اسکوئیان آن روز هم سعادت دو جهان خود را مدیون زحمات آن مرد روحانی و اولاد مجاهد او می‌دانند. بعد از وی از فرزند رشید و عالم او آخوند ملا محمد باقر اسکوئی<sup>۱</sup>، نوه و نتیجه‌اش حاج میرزا موسی و حاج میرزا علی حائری اسکوئی، قصبه اسکو و محال آن را به سرزمین‌های دیانت و معرفت و محبان آل بیت اطهار علیهم‌السلام مبدل می‌سازند.

در سال ۱۳۱۲ هجری شمسی که آیت اله حاج میرزا موسی آقا حائری ساکن کربلا بوده، احساس می‌کند که سال‌ها مشغول بودن به امور شیعیان عراق و کویت و قفقاز و حاشیه جنوبی خلیج فارس، باعث عدم توجه به منطقه اسکو شده و مردمان آنجا در دست ملانماهای طمّاع محلی، دین و دیانت خود را به تدریج فراموش کرده‌اند. چون در آن موقع فرزند ارشدشان حاج میرزا علی آقا حائری سرپرستی شیعیان مقیم کویت را به عهده داشتند، لذا به فرزند برومند دیگرشان

---

<sup>۱</sup> از دستخط خود آیه الله امام مصلح حاج میرزا حسن احقانی درباره جدشان آخوند ملا محمد باقر اسکوئی:

مرحوم آخوند ملا محمد باقر در حیات والدین بزرگوارش در تبریز مشغول تحصیل علم روحانیت شدند و بعد از وفات ایشان بعنایت عالیات مسافرت فرمودند و در نجف چندین سال پدرس و تدریس اشتغال داشتند و بعد از تحصیل رتبه اجتهاد و دریافت اجازه‌های ممتاز از مراجع معظم به کربلا می‌معلّا منتقل شدند و در آن سرزمین مبارک مقیم گشتند و مرجع عام قسمتی از شیعیان ایران و قفقاز و بالاخص آذربایجان گشتند و اما در عراق و بنادر خلیج فارس و شیعیان مملکت سعودی مردانشان اغلیت داشت و اما کربلا علاوه بر قسمتی از ایرانی‌های مقیم عموم عرب شهر بدون استثناء با عشایر اطراف مقلد ایشان بودند و در بالای سر حرم مطهر نماز می‌خواندند و تمام حرم حتی مسجد پشت سر (و صحن به ایشان اقتداء می‌کردند).

حاج میرزا حسن آقا دستور می‌دهند که برود اسکو را از فلاکت فکری و روحی نجات بدهد.

اجازه بدهید از این به بعد حضرت آیه الله امام مصلح حاج میرزا حسن حائری اسکویی را با همان اصطلاح اهالی اسکو فقط (آقا) بنامیم. حتی همین حالا که نزدیک به ۶۰ سال از آن دوران سپری شده است، وقتی دو نفر اسکویی با هم حرف می‌زنند، در صحبت‌های خود از آیه الله بزرگوار به عنوان مطلق (آقا) یاد می‌کنند.

(آقا) وقتی وارد اسکو می‌شوند مشاهده می‌کنند که حالا دیگر این اسکو، آن اسکوی دوران اجداد بزرگوارشان نیست. در سال‌های اخیر اکثر مردان برای کار و پول در آوردن به قفقاز و روسیه رفته و در مراجعت نه تنها دین آباء و اجدادی خود را فراموش نموده‌اند بلکه خیلی‌ها به نظر خودشان متجددتر شده و به دین جدید بهائیت هم روی آورده‌اند. البته این وضع اسفبار در محله سفلی (نیمه غربی اسکو) بارزتر از محله علیا بود. در بدو ورود، آقا متوجه می‌شوند که حداقل شش یا هفت باب مشروب فروشی که حتی یکی از آنها را مطربه‌ای اداره می‌کند در اسکو فعالیت رسمی دارند. چند آخوند بی‌خبر با ناسخ منسوخ نمودن احکام، اموال مظلومان را با ظالمان قسمت می‌کنند و سهم عمده از ماترک اموات را بعنوان حق روحانیت تصاحب می‌نمایند. آقا طبق روش همیشگی که در سرتاسر عمر پربرکت خود از آن شیوه بهره برده اند، بدون برخورد مستقیم و یا تحریک جناح‌های مخالف، در یکی از مساجد محله سفلی شروع به وعظ و تبلیغ می‌نمایند. تعدادی مؤمن باقیمانده از آن اوضاع ناهنجار، به احترام و به یاد سال‌های پاک گذشته که مراجع دلسوز و بزرگواری چون اجداد آقا را در جمع خود داشتند، دور منبر وی جمع می‌شوند. چندی بعد، از جوانان متدین و پرشور شرکت‌کننده در نماز و مواظب آقا، اجازه می‌خواهند که بروند مشروب‌فروشی‌ها را

بر سر گردانندگان آنها خراب کنند. ولی آقا توصیه می‌کنند که بجای این کار بروند مشتریان آنها را به راه راست بیاورند تا آنها دکانشان کساد و خود بخود تعطیل گردند. همینطور هم می‌شود. وقتی مشتریان آنها یا هدایت می‌شوند و یا از نگاه‌های ملامت‌بار همسایگان شرمنده می‌گردند، درب آن مراکز فساد تخته می‌شود و صاحبان آنها به تبریز و اطراف پراکنده می‌گردند.

در این موقع آقا با همسر تهرانی‌الاصل و فرزندان خود در منزلی خرابه که کسی رغبت سکونت در آن را ننموده، بیتوته می‌کردند و زندگی سختی را می‌گذراندند. ولی هرگز دست از ارشاد و هدایت مردم بر نمی‌داشتند. کم‌کم مردم ملجاء گم کرده خود را پیدا کرده رو به معنویت و روحانیت بر حق می‌آوردند.

در اینجا به یک نمونه از آن تنبّهات و بیداری‌ها اشاره می‌شود: ایام نوروز است و مردم بر طبق روال همیشگی و رسوم محلی، روز اول به دیدن علماء می‌روند. در بین دیدارکنندگان از آقا، تعدادی سائل و مستحق دیده می‌شوند که انتظار دارند آقا با مبلغی بعنوان عیدی، آنها را به نوائی برساند. ولی هنوز مردم به آن حد از دیانت نرسیده‌اند که حقوق شرعی خود را به نمایندگی و فرزند مرجع تقلیدشان بپردازند تا دست او در حمایت از مستحقین باز باشد. با اینکه آقا تقریباً هیچ چیز در اختیار ندارد، ولی متوقعین، از این عیددیدنی دست خالی نمی‌روند. به این ترتیب که یکی از اهالی اسکو دم در ایستاده و به هر کدام از مستحقین، هنگام خروج از منزل آقا وجهی پرداخت می‌نماید. آنها گمان می‌کنند این فرد در چنین مواردی پیشکاری آقا را به عهده دارد.

چند روز بعد همان مردی که در روز عید آن دست و دلبازی‌ها را از خود نشان داده بود برای دیدن آقا می‌آید. ابتدا آقا از ایشان تشکر می‌کنند که در حقیقت آبروی ایشان را در آن روز حفظ کرده بود. آن مرد خواهشی دارد. می‌گوید: خواهرزاده‌هایش دعوائی بر سر ملک با دیگری دارند که می‌خواهند دعوای خود را پیش آقا بیاورند. آقا از او می‌خواهند که شرح دعوی را مطرح کند. وقتی جزئیات

ماجرای او را کاملاً می‌شنوند، می‌فرمایند اگر مسأله به این صورت باشد خواهرزادگان شما محکوم هستند و من حکم به نفع طرف دعوای آنها را خواهم داد. آن مرد با تعجب می‌گوید: آقا ما این دعوا را پیش شما می‌آوریم که به نفع ما حکم بدهید. آقا می‌فرمایند: یعنی انتظار دارید من بر علیه طرف حق که مورد نظر خداوند عادل است حکم بدهم؟ بحث و اصرار بی‌فایده بود، آن مرد قانع نشد و ضمن عصبانیت و اهانت لفظی، در اطلاق را محکم گوید و خارج شد.

چندی بعد همان مرد به حضور آقا برمی‌گردد و از گذشته‌ها معذرت می‌خواهد. معلوم می‌شود از ثبات رأی و صداقت آقا متنبه شده است. می‌گوید: آقا همه اینهایی که می‌گفتند بهشت و جهنمی وجود دارد چون با مبلغی حکم را بر علیه طرف حق می‌دادند: لذا ما گمان می‌کردیم که بهشت و جهنم و آخرت هم دروغ است. ولی شما ثابت کردید که دنیای آخرت وجود دارد زیرا خود به آن معتقدید.

آقا حدود یک سال به وعظ و تبلیغ و بیدار نمودن وجدان‌های خفته پرداختند. بطوریکه در پایان سال، اکثریت مردم اسکو و اطراف، متدین‌تر و معتقدتر از دوره آباء و اجداد آقا شده بودند. خاطره‌ای که از اسکو خواهد آمد مربوط به همین زمان یعنی پایان دوره یکساله است. ولی قبل از اشاره به آن خاطره، بد نیست به دو موضوع که مربوط به سال‌های بعدی اقامت آقا در اسکو می‌باشد اشاره کوتاهی بشود: چند تا از معمرین اسکو تعریف می‌کنند که مردم طوری شیفته اخلاق و رفتار و علم و عدالت آقا شده بودند که اشتیاق آنها به دیدار وی با حضور در سه وعده نماز جماعت اکتفا نمی‌شد و به بهانه‌های مختلف خود را به محضر آقا می‌رسانیدند و در مسائل زندگی خود از راهنمایی‌های وی مستفیض می‌شدند. روزی آقا برای رسیدگی به امور دهکده میلان واقع در دو سه کیلومتری اسکو رفته بودند. دوستداران میلانی به اصرار، آقا را برای کسب فیض بیشتر شب در آنجا نگه داشته بودند. یکی از همراهان، اسب سفید آقا را به اسکو برگردانیده بود

تا شب در اصطبل خود بماند و در میلان احساس غریبی نکند. وقتی اسب خالی آقا به میانه سبزه میدان اسکر می‌رسد، مردم مشتاق، اسب را بدون سوار محبوبشان می‌بینند و دور اسب جمع شده دچار نگرانی و اندوه فراوان می‌گردند. این محبوبیت بی‌سابقه و قبضه کردن امور شرعی و عرفی مردم باعث شد که رشوه‌گیران اداری و ناسخ منسوخ‌کنندگان روحانی، دکانشان تخته شود و در نتیجه شروع به کارشکنی و توطئه بر علیه آن مرد بزرگ نمودند. حتی یک بار رئیس فرهنگ و اوقاف به اتفاق بخشدار و رؤسای محلی دیگر، گزارشی مفصل به استانداری آذربایجان فرستادند که این روحانی آمده وضع اسکو را بر هم زده، با فرهنگ و تحصیل نوجوانان مخالفت می‌کند و از این نوع اتهامات واهی و بی‌اساس، آقا به استانداری تبریز احضار شدند، استاندار در همان برخورد اولیه شیفته روحانیت معنوی و اخلاق اسلامی آقا شدند و قضیه را تا آخر فهمیدند و حتی اجازه توضیح بیشتر به آقا ندادند، چند روز بعد، استاندار، خود در اسکو حاضر شده و در یک مجلس عمومی به کلیه رؤسای محلی دستور دادند که با وجود آقا، در کلیه امور از راهنمایی‌های ایشان استفاده نمائید و مسائل اسکو را با مشورت آقا حل و فصل نمایند.

وقتی رضا شاه دستور داد که روحانیون بایستی برای نگه داشتن لباس روحانیت خود آزمایشی را در تهران و مرکز استانها بگذرانند. همان رئیس فرهنگ و اوقاف که اکنون به حسن نیت آقا پی برده بود، بخشنامه دولت را به رؤیت آقا رسانیده می‌گوید یک جلسه آزمایش کتبی و شفاهی در تهران برگزار می‌گردد. اگر بخواهید برنامه‌ها و مواد امتحانی جلسه تهران را برایتان تهیه می‌کنم.

آقا که علاوه بر علوم دینی و قدیمه، از علوم جدید نیز کاملاً آگاهی داشتند، در آن فاصله فقط به تکمیل زبان انگلیسی پرداختند. به طوری که در همان مدت کم قادر به نوشتن انشاءهای سلیس به زبان خارجی شدند. مواد امتحانی عبارت از ۱۵ درس بود: هشت ماده علوم دینی و قدیمی (صرف و نحو عربی - فقه - رجال -

فلسفه - حدیث و غیره) و ۷ ماده علوم جدید (ریاضیات و هندسه - فیزیک - شیمی - علوم طبیعی - تاریخ - جغرافیا - زبان خارجه). هر ماده بر مبنای ۲۰ نمره و حداکثر امتیازات به ۳۰۰ نمره می‌رسید. در آخرین جلسه شفاهی مرحوم دکتر هشترودی به جای مصاحبه، با آقا دست دادند و تبریک گفتند. آقا علت تبریک را پرسیدند. دکتر جواب دادند: من افتخار می‌کنم که در سرتاسر کشور بالاترین امتیاز را یکی از همشهریان من آورده‌اند. آقا در آن امتحان ۲۹۴ نمره آورده و شاگرد اول علمای ایران شده بودند. از آن تاریخ به بعد آقا به تنهایی همه مساجد و منابر اسکو را اداره می‌کردند و به برکت وجود ایشان، وعظ و روحانیون غیر معمم که اجازه منبر نداشتند، دنبال وعظ آقا را گرفته گریز می‌زدند و اظهار وجود می‌نمودند.

چند بیت از شعر (وصف شهر اسکو)<sup>۲</sup>

اسکو ای دریای علم و معرفت  
بوی مهر آید ز خاک و سنگ تو  
ز التفات حضرت صاحب زمان  
زادگاه رادمردان وطن  
اسکو ای آب و هوایش خوشگوار  
عالمات عادل و صاحب مقام  
در تو یافته پرورش مشاقها  
عاجزم وصفت کنم شرح و بیان  
موکبان شاه دینت بی شمار  
باغهای تو قشنگ و با صفاست  
تو برایم افتخاری ای وطن  
از نیاکان یادگاری ای وطن



چند بیت از اشعار مربوط به افتتاح بیت‌الزهراء توسط آقا (۱۳۷۳/۶/۴)<sup>۳</sup>

ای پیشوای خلق که خالق یار تو  
نور الهی جلوه‌کنان در عذار تو  
رفتار تو حقیقت و گفتار تو متین  
صراف روزگار نداند عیار تو  
ای عاشق ولایت مولای متقین  
صاحب زمان مدرس و آموزگار تو  
ای باغبان گلشن دین محمدی  
گل چنید اهل علم ازین لاله‌زار تو  
اگر اهل علم نجم شود کهکشان تویی  
دائم مفسرین جهان در کنار تو  
ای آیت الهی حقیقت شد آشکار  
احقاقیا عنایت حق گشت یار تو  
نام علی صباح و مساء از مناره‌ها  
آید بگوش اسم شه تاجدار تو  
اتمام شد ز لطف خدا بیت فاطمه (س)  
باقی است سالیان دراز یادگار تو

۲ - از کتاب رباعیات معصومی (جلد هشتم).

۳ - از کتاب قیام حسینی اثر سید حسن معصومی اسکونی.

## خاطره اول: از اسکو

قبلاً اشاره شد که بیشترین رنج و سختی‌های زندگی آقا مربوط به اولین سال اقامت در منطقه اسکو بود. در ماههای آخر آن سال که اتفاقاً مصادف با دوران قحطی و غلاء در آذربایجان بود، آقا با همه فعالیت‌های شبانه‌روزی در راه هدایت مردم، از نظر مادی در تنگدستی و عسرت بی‌حد به سر می‌بردند. غرورشان هم اجازه نمی‌داد از پدر بزرگوارشان و یا برادرشان که آن موقع ساکن کویت بود درخواست کمک مالی نمایند. بالاخره با یکی از تجار خیر اسکو که نسبتی هم با وی داشتند، جریان را در میان گذاشته و از او مبلغ ۱۰۰ ریال قرض‌الحسنه گرفتند. آن مرد که محرم اسرار آقا بود پرسید بیشتر لازم ندارید؟ آقا جواب دادند که همسرم با ۶۰ ریال می‌تواند مدت یک ماه مخارج منزل را با قناعت اداره کند. اگر کمی بیشتر صرفه‌جوئی نماید، انشاء‌اله همین یکصد ریال برای اداره هزینه‌های دو ماهه منزل کافی است!

تقریباً در آخرین روزهای این دوران دو ماهه بود که یک روز صبح سر صبحانه، همسر آقا با اندوه و حسرت، اشاره به طرز نان خوردن یکی از فرزندان‌شان نمود. آقا نگاه کردند دیدند که طفل معصوم قادر به بلعیدن نان نامرغوب پر از خاک اره دوران قحطی نیست. یعنی در منزل آقا حتی یک قاشق شکر و یا چند حبه قند پیدا نمی‌شد که با آن یک چائی شیرین درست کنند و بدهند بچه نان خشک و

خالی را در آن خیس کرده و راحت‌تر غورت بدهد. در همین اثنا کسی در را می‌زند. آقا به دم در می‌روند، می‌بینند مسأله‌گوی مستمند از اهالی خسرق با حال نزار آمده می‌گوید: آقا به هر دری زدم ناامید برگشتم، آخرش با خود گفتم با اینکه آقا هم مثل ما آهی در بساط ندارند ولی بالاخره در منزل او در امید ماست. عیالم وضع حمل کرده در خانه هیچ چیز نداریم. حتی چند شاهی ندارم، حال که غذا نیست اقلأً برای ماما، چائی و توتون چیق تهیه کنم.

آقا با خوشروئی رقعهای به بقال جنب درخت چنار که همیشه اصرار داشت هر چه لازم دارند نسیه ببرند ولی آقا تا آن روز اباة کرده بودند نوشتند که به مقدار لازم روغن و قند و چائی و شیر و توتون و سایر لوازم زندگی به او بدهد و به حساب آقا منظور دارد. آقا وقتی آن حواله اجناس را به مرد خسرقی دادند، پرسیدند: جز اینها نان و قورمه داری؟ گفت: آقا عرض کردم که در منزل هیچ چیز ندارم. آقا فرمودند: چند دقیقه صبر کن. آقا پیش همسر باوفا و با ایمان خود که از ۱۶ سالگی در مکتب خودشان تربیت یافته بود برگشتند و پرسیدند: آیا از آن ده تومان دو ماه پیش چیزی مانده؟ همسر باوفا جواب دادند بله دو ریال برای خرید نان امروز و فردا باقیمانده است. آقا فرمودند آن را بیاورید بدهم به این مرد. اگر بمانیم مردم به ما قرض و نسیه می‌دهند ولی این مرد بی‌نان می‌ماند. وقتی آقا ۲ ریالی را به آن مرد خسرقی دادند آن مرد با خوشحالی به راه افتاد، زیرا علاوه بر آن حواله پربرکت، با ۲ ریال پول نقد چند روزی نان و گوشت منزلش تأمین می‌شد، آقا برگشتند، دیدند اشک در چشمان همسرشان پر شده است. پرسیدند: از اینکه آخرین ۲ ریالی باقیمانده را دادید ناراحتید؟ همسرشان جواب دادند: نه، آقا. از این ناراحتم که چرا خداوند مهربان برای بندگانی چون شما این همه سخت می‌گیرد؟ آقا جواب دادند: ولی ناراحت نشوید، خداوند مهربان همیشه منتظر این لحظات پاک‌باختگی بندگان خود هستند. وقتی انسان توفیق آن را داشته باشد که

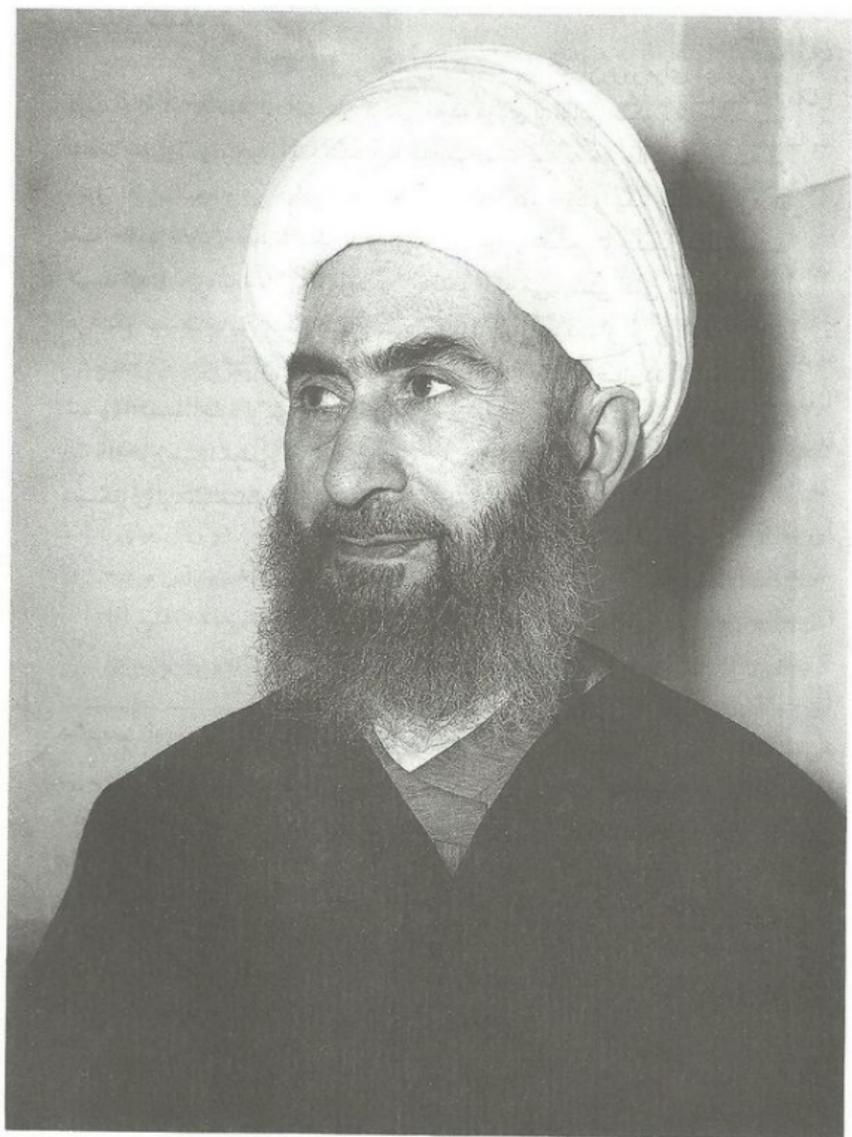
هر چه دارد در راه خدا به بخشد، آنگاه به استغنائی حقیقی رسیده و از ته دل راضی و خشنود می‌گردد.

چند ساعتی از این پاک‌بازی و امتحان نگذشته بود که آن روز برای دومین بار درب خانه آقا به صدا در آمد. باورکردنی نبود، مردی از اهالی اسکو که به خست و لثامت مشهور بود، خواب نما شده و یا هدایت گشته بود به هر حال خود را به در منزل آقا رسانیده و می‌خواست حقوق شرعی یک عمر خود را یک جا بپردازد. او همه حقوق خود را نقد نداشت. بنابراین نصف بقیه را بصورت جنس مثل چند کیسه آرد و غیره به منزل آقا فرستاد.<sup>۲</sup> عجیب آنکه می‌بایستی ادای حقوق شرعیه در اسکو توسط چنین آدمی افتتاح شود و دوره خیر و برکت از آن روز آغاز گردد. چندی بعد بزرگترین خانه اسکو برای سکونت در اختیار خانواده آقا گذاشته شد و با کسب اجازه از مرجع تقلیدشان که در آن موقع والد معظمشان حضرت آیه الله حاج میرزا موسی آقا حائری اسکوئی ساکن کربلا بود، دست آقا برای دستگیری از مستمندان و مستحقین مال امام (ع) باز شد.

---

<sup>۲</sup>- دستخط (آقا) در حاشیه این بخش شرح زیر است:

سی من آنجا (۱۵۰) کیلو آرد با چند زن نان‌پز بقیمت ۱۵ تومان ارسال داشت و یک انبار نان بسیار اعلا و دو سه ماه معاش تأمین شد. تمام حقوق ۱۲۰ تومان بود بقیه ۹۰ تومان را هم ماهانه ۱۰ تومان پرداخت نمود. بعد از آن از آسمان گرم و سخای حضرت روزی‌رسان باران رحمت باریدن گرفت چه بشخص ایشان چه بوسیله ایشان بمسئولین از هدایا و اخماس. مرد و زن بزرگ و کوچک از اسکو و یا دهات اطراف تخمیس نمودند. مناطق شمالی و جنوبی اسکو هدایا امثال اسب و گاو و گوسفند و گندم و سایر مایحتاج ارسال کردند قبل از همه خانه بسیار وسیع در محله علیا (نه خانه بلکه باغ دارای انواع درختان میوه هر فصل با قصر عالی و مفصل) تقدیم نمودند.



## خاطرهٔ دوم: از مشهد

آقا در یکی از سفرهای خراسان خود که چند ماهی مهمان حاجی علی اکبر آقا باقرزاده بودند، روزی میزبان مزبور به آقا عرض کردند که در شیروان تعداد زیادی جوان علاقمند، مرجع تقلیدی ندارند و از عقاید و احکام دینی خود بی‌خبرند. از شما دعوت شده که چند روز مهمان آنها باشید و جوانان را با مسائل شرعیه آشنا کنید.

برای انجام این سفر، از مشهد تا قوچان وسیلهٔ نقلیهٔ موتوری موجود بود ولی از قوچان تا شیروان می‌بایستی با اسب می‌رفتند. در قوچان مهمان آقای تاجرباشی میلانی بودند که قبلاً از ورود آقا مطلع شده بود. شب و روز بعد را در آنجا استراحت نموده سپس دو رأس اسب فراهم می‌گردد که یک مسأله گوی معمم محلی، آقا را تا شیروان همراهی نماید. در شیروان استقبال گرمی از آقا به عمل می‌آید که در مساجد و منابر به تهذیب اخلاق و نشر فضائل اهل بیت عصمت سلام اله علیهم و ارشاد جوانان پرداخته، هفتهٔ پر بار و برکتی را در آن شهر پشت سر می‌گذارند. اکنون سه روز مانده به عید غدیر، آقا قصد مراجعت دارند که در روز عید به آستان‌بوسی حضرت ثامن الائمه علیهم السلام موفق گردند. با اسب به قوچان برگشته و در آنجا سوار اتوبوسی می‌شوند که محل راننده از مسافرین جدا بود، آقا را در کابین راننده جا دادند و آن مسأله‌گوی مصاحب آقا به داخل اتوبوس

رفته و پهلوی سایر مسافری که عمدتاً از شوروی می‌آمدند نشست. آنها ایرانیانی بودند که بعد از روی کار آمدن رژیم بالشویکی در روسیه، اجازه یافته بودند به وطن خود مراجعت نمایند. البته جمع ایرانیان مذکور حدود چهل نفر مرد و زن و بچه ترکیبی از مسلمان و غیرمسلمان اعم از ارمنی و غیره بودند که همراه وسائل خود آنچه مقدور بود در آن اطاق نسبتاً بزرگ اتوبوس با وضع فلاکت‌باری سفر می‌کردند.

حالا یک روز قبل از عید غدیر است که صبح خیلی زود اتوبوس از قوچان راه افتاده تا شب به مشهد برسد. باران خفیف جاده‌ی خاکی را تبدیل به گل و لای نموده بود. چند کیلومتری از آغاز سفر در تاریکی صبح گذشته بود که اتوبوس روی جاده سُر خورد. راننده خواست به وسیله فرمان، آن را کنترل کند ولی موفق نشد و اتوبوس از طرف راننده چپ شد و به پهلو افتاد. ضربه به قدری ناگهانی و شدید بود که سر آقا احتمالاً به علت وجود عمامه، بدون اینکه آسیب شدیدی ببیند شیشه‌ی سمت راست اطاقک را خرد کرده بیرون آمده بود. در این لحظه آقا متوجه بودند که موتور اتوبوس هنوز کار می‌کند و طبیعی است که احتمال انفجار آن نگران‌کننده بود. با هر زحمتی بود آقا خود را از لای شیشه‌ی شکسته بیرون می‌کشند و به سراغ مسافری می‌روند و می‌بینند همه در داخل اتوبوس گیر افتاده‌اند و کسی بیرون نیامده است. هرچه اطراف اتوبوس گشتند که درب آن را باز کنند مقدور نشد. بالاخره شاگرد راننده‌ای که در داخل اتوبوس بود توانست در را باز کرده بیرون بیاورد. اکثر مسافری زخمی و دست و پا شکسته بودند. اول لحاف تشک‌های مسافری را به کمک آنهایی که کمتر آسیب دیده بودند بیرون آورده کنار جاده ردیف هم انداختند تا زخمی‌ها در داخل آنها به استراحت و زخم‌بندی خود پردازند. هنوز باران دست‌بردار نبود. نجات بدون صدمه آقا از این تصادف شدید باورکردنی نبود. برای اینکه سایرین ایشان را چشم نزنند، مختصر خراش و خونریزی پشت دست چپ خود را پاک نکرده بودند و با همان حال به

مسافری رسیدگی می‌کردند. آن مسأله‌گوی معمم همسفر آقا از ناحیهٔ سینه به شدت ضربت دیده و ناراحت بود، به آقا پیشنهاد نمود که با هم به یک ده نزدیک آنجا رفته استراحت کنند. آقا جواب دادند: مگر من می‌توانم این زخمی‌های محتاج به یاری و مساعدت را ترک کنم و به استراحت بپردازم؟ همسفر جواب داد: آقا اولاً اینها همهٔ‌شان لحاف و تشک دارند، ما وسیله‌ای برای استراحت نداریم. ثانیاً ماندن ما در اینجا چه مشکلی از آنها را حل می‌کند؟ آن همسفر زیاد اصرار نمود و بالاخره آقا پرسیدند آیا ما می‌توانیم از این دهی که شما می‌شناسید برای اینها وسیله و نان و غذا بیاوریم؟ گفت بله. آقا به نیت فراهم کردن مایحتاج برای مسافرین، با همسفر خود، رو به سوی ده نهادند. ده مورد نظر آنها قلعه‌ای بود که معمولاً روستائیان اطراف خراسان در آن زمان برای دفاع در مقابل تهاجم ترکمن‌ها در داخل چنین پناهگاه‌هایی زندگی می‌کردند. آقا هر چه پول همراه داشتند همه را به کدخدا یا رئیس قلعه داده گفتند هر چه نان دارید بیاورید. بعد سماور بزرگ مراسم محرم را روشن نموده و قند و چائی کافی از تنها دکان قلعه خریده آنگاه چند نفر از قلعه‌نشینان را با تعداد زیادی الاغ و استر به سراغ زخمی‌ها فرستاده همهٔ آنها را به داخل قلعه منتقل نمودند. اکنون نان و پنیر و چائی گرم برای پذیرائی آنها آماده شده بود و با اطمینان خاطر به مداوا و تیمار بیماران پرداخته همگی استراحت نمودند. نزدیک ظهر باز همسفر آقا پیشنهاد نمود از آنجائی که همهٔ وسایط نقلیه‌ای که عازم مشهد هستند پر از مسافر می‌باشند لذا نمی‌توان کاری برای این زخمی‌ها کرد بیائید برویم کنار جاده، برای شما یک نفر جا پیدا می‌شود سوار بشوید و خود را به موقع به زیارت حضرت ثامن الائمه (ع) برسانید. آقا جواب دادند: اگر من اینها را در همین حال بگذارم و بروم، چگونه به مشهد و بیمارستان خواهند رسید؟ مگر نمی‌بینی آن پیرزن را که پای شکسته‌اش فقط به وسیلهٔ یک تکه پوست از بدنش آویزان شده است؟ همسفر باز جواب داد: آقا شما که اینها را نمی‌شناسید، معلوم نیست که اصلاً مسلمان و

مؤمن هستند یا خیر؟ آقا فرمودند: من وظیفه ندارم بیرسم کی مؤمن است و کی نماز می‌خواند. همین قدر که از خارج وارد ایران شده‌اند، مهمان ما هستند و به علاوه رفیق راه ما هستند و با ما همسفرند. من وظیفه دارم که اول به فکر آنها باشم بعد به خودم برسم. گفت شما از کجا برای این همه آدم وسیله نقلیه پیدا می‌کنید؟ آقا فرمودند: اتوبوس‌هایی که مسافری خود را به مشهد رسانیده‌اند حالا خالی به قوچان بر می‌گردند. برو یکی از آنها را نگهدار تا من بیایم. بعد آقا سوار اتوبوس شده و در راه قوچان جریان را به راننده تعریف کردند. راننده گفت اگر صاحب بنگاه مسافری که اتوبوس تصادفی مربوط به آنجاست، همان مبلغی را که به راننده آن اتوبوس داده بود به من بدهد همسفران شما را به مشهد می‌برم. آقا به تاجرباشی میلانی مراجعه نموده و به اتفاق نامبرده، پیش صاحب بنگاه مسافری رفتند. بنگاهدار به بهانه اینکه حالا اتوبوس ندارند، از قبول این امر طفره می‌رفت. ولی تاجرباشی گفت اتوبوس موجود است. شما مبلغی را که از مسافری گرفته‌اید پس بدهید، ما خود ترتیب کارها را می‌دهیم. به علت نفوذ زیاد تاجرباشی چاره‌ای جز تسلیم نداشت. پول را به راننده اتوبوس داده و مقدار زیادی غذا و میوه و خشکبار از قوچان تهیه کرده روی به قلعه نهادند. بعد از اینکه خوردنی کافی بین مصدومین توزیع شد، همه را سوار اتوبوس کرده یک ساعت به غروب همان روز وارد مشهد شدند، آنگاه آقا همه آنها را به بیمارستان رسانیده سپس با خاطری آسوده خدمت حضرت ثامن الائمه رسیدند.

این یک نمونه از برخورد انسانی آقا با تعدادی بیگانه ولی هموطن بود که در آن شرایط نامساعد هرگز حاضر نشدند آنها را ترک نموده به فکر آسایش و نجات خود باشند.

## خاطره سوم - از کویت

این ماجرا مربوط به آن سالی است که سعودی‌ها با تهمت نابجائی یک زائر یزدی را در مکه گردن زدند در آن سالها حجاج ایرانی برای مسافرت به حجاز و انجام زیارت حج تنها یک راه داشتند و آن از طریق کویت بود. آنها بعد از پیاده شدن از کشتی و لنج، در کاروان‌هائی متشکل از اتوبوس و سواری، بیابان‌های عربستان را طی کرده وارد سرزمین حجاز می‌شدند. آن سال حدود هفت هزار زائر خانه خدا از نقاط مختلف ایران وارد کویت شده بودند. یکی از آن روزها (آقا) که مشاهده می‌کنند حجاج ایرانی می‌خواهند وارد حسینیه شوند، ولی مسؤلین کویتی جعفریه به شدت از ورود آنان ممانعت می‌کنند. آقا می‌پرسند چکار می‌کنید؟ چرا اجازه نمی‌دهید آنها بیایند و در اینجا استراحت کنند؟ جواب می‌دهند که پارسال تعداد زیادی حجاج ایرانی آمدند در حسینیه ماندند و ما تا ماهها بعد درگیر از بین بردن کثافات آنها بودیم. آقا می‌گویند: ولی به نظر من اینهایی که امروز آمده‌اند، با آن جمعیت که شما تعریف می‌کنید بایستی فرق داشته باشند. من می‌روم و از نزدیک بررسی می‌کنم. حدس آقا صائب بود. وقتی آنها را در بیرون جعفریه ملاقات می‌نمایند، متوجه می‌شوند که جمعیت مرکب از محترمین تبریز به سرپرستی یکی از علما هستند که آن عالم در گذشته رفتار مناسبی هم با آباء بزرگوار آقا نداشته است. ولی آقا با احترام کامل از ایشان

استقبال نمودند. چند نفر هم از اهالی گوگان همراه جمعیت دیده می‌شد که البته بیشتر آنها مقلد خانواده آقا بودند. آقا خطاب به کویته‌ها فرمودند: آنهایی که پارسال باعث زحمت شما شدند از دهات اطراف شهرستان‌های مرکزی ایران بودند. ولی اینها اهالی محترم تبریز هستند و در سلیقه و نظافت زبانزد همه می‌باشند. غیر از جعفریه، بقیه حسینیه‌ها و مساجد را هم باز کنید و اینها را با سایر ایرانی‌ها جا و مکان بدهید، استراحت کنند، زیرا کویته فاقد هتل و مهمان‌سرا می‌باشد. آن سال بیش از دو هزار نفر از هفت هزار حجاج ایرانی به سرپرستی آقا در کویته پذیرائی شدند و سپس راننده‌ها و گاراژدارهای طماع، آنها را در اتوبوس‌های تعمیری و قراضه ریختند که عازم حجاز شوند. آقا آن سال برنامه‌ای برای سفر حج نداشتند. ولی شب قبل از حرکت کاروان، سید احمد هاشمی از اهالی احساء که حمله‌دار شیعیان کویته بود خدمت آقا رسید و گفت: آقا صلاح در این است که شما همراه این کاروان به سفر حج تشریف ببرید. آقا فرمودند: من چنین برنامه‌ای ندارم و خانواده‌ام در اینجا تنها هستند. آقای هاشمی اصرار نموده گفت: همه مسافریں کاروان من اکثر از اهالی آذربایجان هستند و خودم و هیچکدام از رانندگانم با زبان آنها آشنائی نداریم. بهتر است خود جنابعالی سرپرستی کاروان را به عهده بگیرید. وقتی آقا رضایت دادند، آقای هاشمی وکیل و گرداننده کاروان و سرپرست آنها و همه راننده‌ها را زیر فرمان آقا گذاشته خود پس از مدتی به کاروان پیوست.

کاروانی که آقا همراه آن عازم سفر حج شدند مرکب از بیست و هفت دستگاه اتوبوس حامل مردم آذربایجان و غیرهم بود. مسؤول گاراژ مسافربری مرد دانا و مدبری بود. در خارج دروازه کویته خدمت آقا رسید و گفت: آقا شما با این اتوبوس نو که راننده‌اش تعمیرکار ماهری هم هست سفر کنید. البته اتوبوس شما در انتهای کاروان پشت سر بقیه حرکت خواهد کرد. دوستان نزدیک خود را هم همراه خود سوار کنید.

نیم ساعتی از حرکت کاروان نگذشته بود که علت لطف مخصوص مسؤول بنگاه نسبت به آقا روشن شد. زیرا یکی از اتوبوس‌هایی که در جلو می‌رفت از حرکت باز ماند. وقتی آقا رسیدند، به کمک راننده و همراهان گویگانی خود آن را راه انداختند. ده دقیقه بعد نقلیه دیگری خراب شد. باز آقا و دوستان فدائیشان آن را در وسط بیابان و شن‌ها هل دادند و راه انداختند. خلاصه وقتی آقا به منزل اول رسیدند مسافری همه اتوبوس‌ها قبلاً شام خورده خوابیده بودند در صورتی که سرنشینان اتوبوس حامل آقا همگی خسته و کوفته از هل دادن و تعمیر سایر وسایط نقلیه در زیر آفتاب سوزان و بیابان‌های عربستان بودند. لذا آقا رو به همراهان فدائی خود نموده فرمودند: حال که همراه من شده‌اید بدانید که این نمونه‌ای از مسافرت ما تا مکه بود. به سختی و زحمت خواهید افتاد. اگر مایلید راحت باشید شما را در اتوبوس‌های دیگر جا بدهیم. عرض کردند: آقا، ما هر اندازه در زحمت باشیم اولاً سعادت است که در خدمت شما سفر می‌کنیم. ثانیاً خاطر جمع هستیم که شما ما را به هر نحوی شده بالاخره در موعد معین به مقصد خواهید رسانید. آقا فرمودند: حال که اینطور می‌خواهید پس آماده خدمت و فداکاری باشید.

اگر درست محاسبه شود که وقتی راه ۴۸ ساعته آن روز بین کویت و مدینه در هفده روز طی شد، آن وقت می‌توان مجسم نمود که آقا با چه مرارتی این کاروان شکسته بسته را سرپرستی نموده آخر سر به مقصد رسانیده‌اند. خاطره سوم مربوط به یکی از حوادث این سفر پرماجرست: بعد از منزل اول، سه منطقه شن‌زار مشهور در سر راه کاروانیان قرار داشت. معمولاً برای عبور از شن‌زارها از الوارهای بلند استفاده می‌کردند. یعنی دو الوار در زیر چرخ‌های جلو اتوبوس می‌انداختند و بعد از طی آن، الوارها را برداشته مجدداً جلو ماشین می‌انداختند. در شن‌زار دوم که از همه طولانی‌تر و خطرناک‌تر بود معمولاً چند وسیله بکلی در شن فرو می‌رفت و مسافری آن ناگزیر در اتوبوس‌های دیگر جابجا می‌شدند. به هر زحمت

و جان‌کندی بود این مرحله از سفر نیز به پایان رسید و قبل از عبور از شن‌زار سوم که زیاد برایشان ترسناک نبود، در منزلی چادر زده مشغول استراحت شدند. در این موقع یکی از علما و سادات بزرگ تبریز که از توابع این کاروان بود، وارد چادر آقا شده گفت: خبر رسیده که یکی از اتوبوس‌های ما دیشب در وسط شن‌زار گیر کرده و از کاروان جا مانده است. اگر بدادشان نرسیم مسافری آن تلف خواهند شد. ما نمی‌دانیم برای نجات آنها چکار باید کرد؟ آقا فوراً پرسیدند که کدام یک از اتوبوس‌های کاروان از هر لحاظ سالم‌تر و پر قدرت‌تر است؟ جواب دادند اتوبوسی که در اختیار آن روحانی تبریزی گذاشته شده از همه قوی‌تر و سر حال‌تر است. آقا پیش نامبرده رفته ایشان را در جریان امر گذاشتند و فرمودند که به تأیید همهٔ رانندگان، تنها اتوبوسی که قادر است به وسط شن‌زار برگردد و آنها را نجات بدهد همین اتوبوس شماست. ولی روحانی مزبور مایل نبود بهیچ وجه از اتوبوس آنها بدین منظور استفاده شود. مجال بحث نبود، آقا از قوهٔ قهریه که لازمهٔ چنین مواردی در امر مدیریت است بموقع استفاده نموده به راننده‌ها دستور دادند که وسایل وی و همراهانش را از اتوبوس بیرون بریزند. وقتی طرف دید اینجا جای مخالفت نیست تسلیم شد و همراهان وی خود در خالی کردن اثاث همکاری نمودند. آنگاه کسانی که با اتوبوس عازم عملیات نجات بودند به آقا التماس نمودند که آنها را جا نگذارند و بروند. آقا فرمودند نگران نباشید من هم با شما به شن‌زار خواهم آمد. دوستان و کاروانیان از آقا خواستند که خود آقا نروند که آنها بدون سرپرستی آقا قادر به ادامهٔ راه و عبور از شن‌زار بعدی نیستند. آقا فرمودند ولی من بخاطر مسافران آن اتوبوس باید بروم. زیرا می‌ترسم گروه نجات خسته شوند و بعد از ساعتی راننده که مرد سنی‌مذهب است بدون تحقیق از وسط راه برگردد و بگوید پیدایشان نکردیم. بنابراین در اتوبوس فقط راننده و شاگرد او بود و آقا برای اطمینان خاطر خودشان هم سوار شدند.

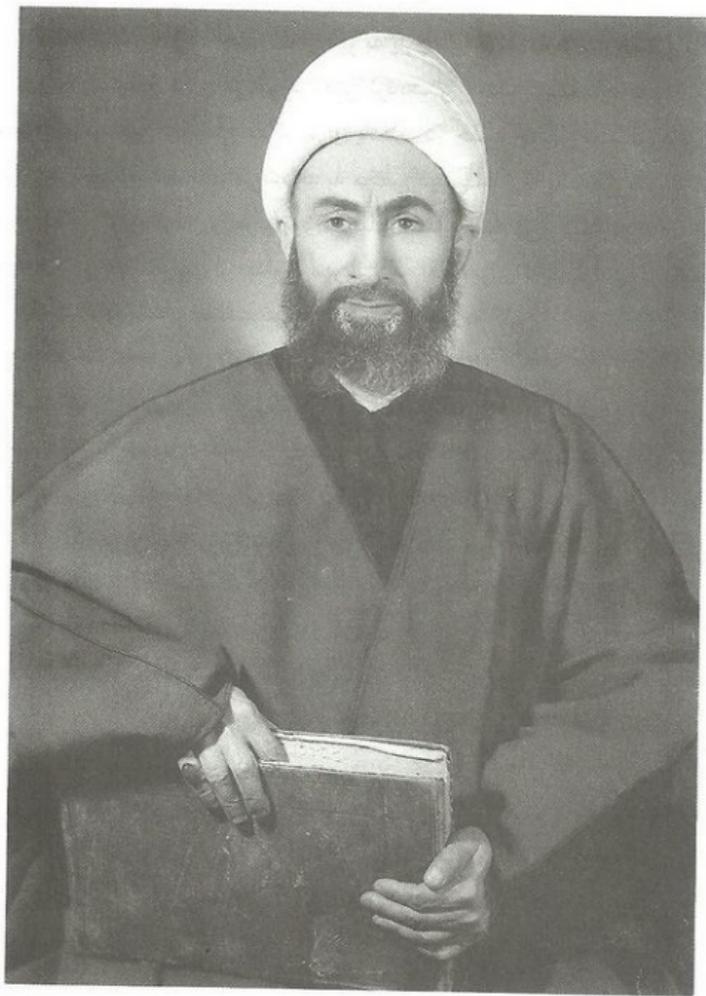
اتوبوس به راه افتاد و شروع به جستجو در مسیر کاروانیان نمود. در آن زمان جاده درست و حساسی در بین نبود و اگر در بعضی جاها جاده‌ای وجود داشت، اغلب اوقات با تپه‌های شن روان پوشیده و از نظرها پنهان می‌شد. به هر حال بعد از ساعت‌ها گشتن، ناگاه چشم آقا از دور به پارچه‌ای افتاد که بر سر عصائی بسته شده و بالای تپه‌ای تکان می‌خورد. وقتی نزدیک‌تر رفتند، گمشدگان کاروان را در پشت یک تپه شن در وضع فلاکت‌باری یافتند. در حدود چهل نفر مرد و زن و بچه از بی‌آبی داشتند تلف می‌شدند. به محض دیدن آقا از خوشحالی شروع کردند به‌های‌های گریه کردن و سر و روی و عباى آقا بوسه می‌زدند. این نحو ابراز احساسات و سپاسگزاری از خداوند مهربانی که آقا را برای نجات آنها برانگیخته بود، خود آقا را بشدت منقلب نمود. همه به سلامت به کاروان خود ملحق شدند و به زیارت خانه خدا موفق گردیدند.

البته همین کاروان به سرپرستی آقا با ماجراهای جالب دیگری به کویت برگشت که شرح آنها به درازا می‌کشد و این سه خاطره، مختصر نمونه‌ای بود از گوشه‌های زندگی اجتماعی این عالم ربانی.

خداوند مهربان عمر پربرکتشان را طولانی کند و سایه هدایتشان را از سر ما کوتاه نفرماید.

آمین رب العالمین

تهران - دیماه ۱۳۶۹ - صالح پور



## سه شعر در مدح آقا

۱- اشعار زیر را مرحوم استاد سیدرضا حسینی مشهور به «سعدی زمان» در تاریخ ۱۳۵۹/۱/۲۹ (۲ جمادی‌الثانی ۱۴۰۰) به عنوان تسلیت شهادت حضرت صدیقه زهرا (س) خطاب به حضرت آیه الله میرزا حسن احقاقی تقریر نموده است.

ای آیت آیت الهی، غوث‌الفقها، عماد ملت  
احکام اوامر و نواهی، از شیخ به سینها و دیعت  
ای نیر چرخ علم و دانش، برتر ز مدیحه و ستایش  
آرایش هر فقیه علم است، علم از تو ولیک یافت زینت  
ای مرجع شیعیان عالم، رونق ده مذهب امامت  
از قدرت خود بریده یزدان، بر قد تو جامه زعامت  
احقاقی و مرجع محقق، بر امر ولایتی مدقق  
بر ملت ناجیه مشوق، از خلق عظیم خلقت آیت  
در چرخ علوم گر مراجع، شمسند تو همچو کهکشانی  
در فلسفه آنچنان بصیری، در پیش تو بوعلی خجالت  
او دم زند از شفا و قانون، در محضر انور تو هیات  
پرورده آنچنان تلامید، از او همه صاحب فضیلت  
کوتاه نظران برند کی پی؟ بر طرز تفکر بلندت  
بنهفته به زیر هر کلامت، صد نکته و صد هزار حکمت  
امروز به شیعه مقتدایی، اندر کره قطب حق نمایی  
آنی تو که افتخار مایی، چون سین به کلمه سیادت  
امشب شب رحلت بتول است، غرق است به بحرغم عوالم  
شایسته بود ز ما تسلی، بر محضر مرجع ولایت

۲- اشعار جناب آقای حجة الاسلام والمسلمین حاج محمد عیدی خسروشاهی

که در تاریخ ۱۳۷۲/۲/۹ تقریر شده است.

ای آیتِ کردگارِ دانا      وی رایستِ علم، با تو برپا  
ای فخرِ زمان، فقیهِ دوران      وی کرده وظیفه، نیک ایفا  
ای مَدْرَسِ درسِ تو به هر کو      دائر شده مکتبت به هر جا  
ای "تامه شیعین" توز ریشه      حل کرده به سادگی معما  
ای "تامه آدمیت"ت چو نوری      تابیده به جانِ آدمی‌ها  
ای "منظرة دقیق" تو      بخشیده بصیرتی به جانها  
ای ناطقه‌ات، چو تیغ بُرآن      از باب و بها بریده رگها  
ای مطمحِ اهلِ دین و دانش      در شرعِ نبی بصیر و بینا  
در فلسفه آنچنان قوی که      شاگردِ تو بو علی سینا  
ای نایبِ حجتِ زمانه      در حکمتِ آلِ بیتِ بی‌تا  
از یمنِ وجودِ تست برپا      این محفلِ باشکوه و زیبا  
نامِ تو حسن، به خوی احسن      تقوایِ تو دیده پیر و برنا  
احقاقِ حق است مقصدِ تو      "احقاقی" از آن شدی مُسمی  
توفیقِ خدا فزون‌ترت باد      ای صاحبِ بهترین سجایا  
ای "داوری" از خدایِ رحمان      عمری بطلب برای (آقا)<sup>۵</sup>

۵ - در چهلمین روز درگذشت (آقا)، جناب آقای حاج محمد عیدی خسروشاهی چهار بیت زیر را در

ادامه اشعار بالا تقریر نمودند:

رفتگی ز جهان دین و دانش      در سوگ تو گرید آل زهرا (س)  
دانم به یقین ز رفتن تو      محزون شده جانشین طاهرا  
از فوت تو رفت اربعین‌ها      از ما بگذشت اربعین‌ها  
سنگین شده بر همه غم تو      از بسکه بسوخت بر تو دل‌ها

### ۳- اشعار آقای سید حسن معصومی اسکوئی که در رحلت ملکوتی آیه الله

احقاقی سروده شده است:

گل زیبای دین از گلستان رفت  
امام مصلح است و عبد صالح  
ندای حق را لبیک گفته  
ز اول عاشق مولا علی بود  
چه زحمتها کشید بهر ولایت  
رواج دین و قرآن بود مرامش  
نموده خلق را از خواب بیدار  
در این دنیا شده خسته وجودش  
دوباره بر نمی‌گردد بجایش  
شده غرق محن اهل تشیع  
گشوده خیلی دانشگاه قرآن  
حقیقت را نمود احقاقی اعلان  
کجا رفت بحر علم و حلم و حکمت  
از آن خیریه‌ها مانده نشانه  
شده آخر غریق بحر رحمت  
مه نصف صیام روز توآید  
از این دنیای فانی سیر گشته  
روان شد اشگ از چشم احبّا  
شده یار و محبّانش سیه پوش  
به اهل بیت والایش تسلی  
خداوندا بکن عالی مقامش  
کند معصومی زین غم آه و ناله  
یکی از مرجع اسلامیان رفت  
شده مشتاق حق، از این جهان رفت  
ز شوق و ذوق بر باغ جنان رفت  
به ارباب کریمش میهمان رفت  
رسید بر مقصد والاعیان رفت  
یگانه ناطق عالی بیان رفت  
همان شاگرد میر مؤمنان رفت  
نمود پرواز روحش آسمان رفت  
چو سیمرغی پرید از آشیان رفت  
در این غم صبر از پیر و جوان رفت  
سخنگویی حقیقی داستان رفت  
در این دانشکده داد امتحان رفت  
شده در زیر خاک آخر نهران رفت  
خودش یکباره از این دودمان رفت  
به پیش جد و بابش شادمان رفت  
جدا از گلستان شد باغبان رفت  
نمود آن پیشوا ترک مکان رفت  
بسوی جنت از این بوستان رفت  
به عرش از آل اطهارش فغان رفت  
چنان صاحب مقام و مهربان رفت  
به عقبا، رهنمای شیعیان رفت  
که مولایش به پیش قدسیان رفت

سراینده: سید حسن معصومی

## فهرست زندگی امام مصلح

شرح زندگانی و عمر پر برکت (آقا) امام مصلح در کتاب مستند و تاریخی (دو قرن اجتهاد و مرجعیت در خانواده احقاقی) اثر نفیس حضرت آیه الله المعظم المولی الحاج میرزا عبدالرسول حائری احقاقی به تفصیل (در بیش از ۲۵۰ صفحه) بیان شده است. کتاب مذکور به زبان عربی از طرف مکتب امام صادق (ع) در کویت منتشر شده و انشاءالله در ایران نیز به زبان فارسی منتشر خواهد شد. فهرستی از مطالب ذکر شده و تعدادی از عکس‌های کتاب یاد شده به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد. البته علاوه بر سه خاطره این کتاب خاطرات جالب دیگری نیز از (آقا) در آن کتاب به تفصیل آمده است، ولی از آنجایی که فعلاً دسترسی به آن اثر نفیس نیست و از طرف دیگر این سه خاطره موشح به دستخط آقای بزرگوار می‌باشد، لذا به صورت هدیه جداگانه تقدیم ارادتمندان ایشان می‌گردد:

۱- سال ۱۲۷۸ شمسی (دوم محرم ۱۳۱۸ هـ ق) در کربلا در خاندان علم و دین، زمانی که جد بزرگوارشان حاج میرزا محمد باقر اسکوئی مرجع بزرگ دینی بوده و پدرشان حاج میرزا موسی حائری از علماء و مجتهدین فاضل و مدرسین طراز اول حوزه علمیه کربلا بودند پا به عرصه وجود گذاشتند.

۲- در پنج سالگی قرائت و تجوید قرآن و مقدمات علوم دینی و معارف اسلامی را در محضر شیخ ملاعلی خسروشاهی (فخر الاسلام) فرا گرفتند.

۳- در نوجوانی به نجف اشرف عزیمت و به برادر بزرگوارشان حاج میرزا علی حائری ملحق شده به تکمیل تحصیلات خود در معانی بیان و منطق و اصول و غیره نزد برادر و سایر علماء و اساتید زمان پرداختند.

۴- برای اتمام مرحله سطح در فقه و اصول و حکمت آل رسول صلوات الله علیهم اجمعین در محضر پدر بزرگوارشان به کربلا مراجعت نمودند.

۵- بعد از اتمام مرحله سطوح و بحث خارج در کربلا برای شرکت در دروس خارج از اساتید و مراجع بزرگی نظیر آیه الله شیخ فتح الله غروی (مشهور به شریعه اصفهانی) و آیه الله نائینی و آیه الله سید مصطفی کاشانی و غیره مجدداً به نجف عزیمت و در ۲۲ سالگی با اخذ اجازه از اساتید خود به درجه اجتهاد نائل شدند.

- ۶- ضمن نیل به مقام اجتهاد، علوم جدید و زبان خارجه را در مدرسه حسینی ایرانی که در آن زمان به همت ایرانی‌های مؤمن در کربلا تأسیس شده بود فرا گرفتند.
- ۷- در فاصله سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲ و ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۵ ضمن سکونت در مشهد مقدس، در جلسات بحث خارج فقه و اصول اساتید بزرگ نظیر آیه الله فقیه سبزواری و آیه الله شیخ احمد کفائی فرزند مرجع بزرگ آخوند خراسانی شرکت نموده و همچنین با آیه الله شیخ احمد شاهرودی و آیه الله شیخ محمد حسن طوسی و آیه الله سید علی اکبر خوئی و فرزندشان آیه الله حاج سید ابولقاسم خوئی اعلی الله مقامهم مصاحبه و مرادوه داشتند.
- ۸- بیشتر اجازه‌نامه‌ها حین مسافرت‌ها و جابجایی از ایران به عراق و کویت از بین رفته فقط چند اجازه‌نامه ممتاز از آیه الله شیخ شریعه اصفهانی و آیه الله حاج میرزا موسی و حاج میرزا علی حائری اسکویی باقی مانده است.
- ۹- در سال ۱۳۱۲ به دستور پدر بزرگوارشان حضرت آیه الله حاج میرزا موسی احقاقی حائری اسکویی برای اصلاح دینی و اجتماعی اسکوه در آن زمان وضع اسفباری داشته است به آن سامان عزیمت می‌نمایند.
- ۱۰- اقامت در اسکو و مبارزه اصولی با فساد اخلاق و ضعف ایمان و برچیدن مراکز فساد و بهائیت و همچنین تربیت و تهذیب جوانان مؤمن و آباد کردن مساجد خراب و رونق محراب و منابر متروکه آنها و بالاخره تبدیل منطقه اسکو به یک مرکز دوست‌دار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام تا اواخر جنگ جهانی دوم به طول انجامید.
- ۱۱- خرید محل خرابه حمام قدیم اسکو با هزینه شخصی و تأسیس حمام جدید با بذل جان و مال و به کمک اهالی اسکو و وقف عایدات آن برای ترویج و نشر معارف اسلامی از اقدامات تاریخی آن بزرگوار در زمان اقامت در منطقه اسکو می‌باشد.
- ۱۲- بازسازی مسجد چهل ستون حجة الاسلام واقع در حوزه علمیة طالبیه و نوسازی و افتتاح حوزه علمیة (صاحب الامر (ع)) و تأسیس جلسات هفتگی قرائت و تفسیر قرآن و نشر فضائل ائمه معصومین علیهم‌السلام در تبریز.

۱۳- مهاجرت از آذربایجان به تهران در سال ۱۳۴۲ و تأسیس هیئت اسکوثیان مقیم مرکز در محل منزل مسکونی خود (واقع در خیابان فرهنگ) که بعدها (در سال ۱۳۷۳) منزل مسکونی مذکور را تخریب و به بیت الزهراء فعلی تبدیل نمودند.

۱۴- سکونت در کویت بعد از وفات برادر بزرگوارشان حضرت آیه الله العظمی حاج میرزا علی حائری احقافی (سال ۱۳۴۵) و به عهده گرفتن مرجعیت و زعامت مقلدین این سلسله جلیله در کویت و عربستان و امارات و آذربایجان و شبه قاره هند و غیره.

۱۵- حل اختلافات عدیده بین گروه‌ها و طوائف کویت اعم از شیعه و سنی با تدبیر و حلم و اخلاق حسنه و در نتیجه اشتهار یافتن به لقب برحق (امام مصلح).

۱۶- با اینکه آقای بزرگوار در همه عمر خود مشغول اصلاحات دینی و اجتماعی در داخل و خارج ایران و مسافرت‌ها و هجرت‌های سازنده و تأسیس و اداره مراکز علمی و دینی، حسینیه‌ها و خیریه‌ها و مساجد در کلیه مناطق شیعه نشین جهان بوده‌اند، با این همه، تألیفات مهمی داشته‌اند که از جمله آن‌ها: احکام شیعیان، نامه آدمیت، نامه شیعیان، سرمایه سعادت، منهج الرشد، الذین بین السائل والمجیب، تنزیه الحق، منظره دقایق و رسالات و کتب دیگری را که هنوز چاپ و منتشر نشده‌اند می‌توان نام برد.

۱۷- عناوین تعدادی از مؤسسات و مراکزی که تأسیس و اداره نموده‌اند در اینجا ذکر می‌شود: تعمیر و افتتاح مسجد چهل ستون حجة الاسلام در تبریز- بازسازی و افتتاح مدرسه صاحب الامر تبریز - بناء حمام جدید و بهداشتی در اسکو - حسینیه امام سجاد (ع) در یاخچی‌آباد تهران - حسینیه سجادیه کویته‌ها در مشهد - حسینیه بیت الزهراء تهران - حسینیه فاطمیه در سوریه - تعداد ۲۲ مدرسه و دارالعلوم در شهرهای مختلف پاکستان - مدرسه شریکه الحسین و حسینیه فاطمه زهراء در هندوستان - ساختن ضریح طلائی برای مقبره حبربن عدی در سوریه - بنای مسجد امام علی بن ابیطالب در سوریه - حسینیه سجادیه در صافیتا سوریه - مسجد باشکوه امام صادق در بیروت - مسجد و مدرسه امیرالمؤمنین (ع) در کالیفرنیا - بنای بیش از پنجاه و پنج مسجد در دهات بدون مسجد پاکستان و ده مسجد و حسینیه و اخیراً بیمارستان بزرگی در کویت.



حقیر رسیده و از ته دل راضی و خشنود می گردد .

عید ستمی از این پاک بازی و امتحان ننگ ستم بود  
 که آنروز برای دومین بار در بخت خانم آقا به عهد درآمد  
 و باور کردنی نبود ، مردی از اهالی اسکو که به بخت و شامت  
 مشهور بود ، خواب ناسته و هدایت گشته بود ؛ هر  
 خود را به در منزل آقا رسانید و مستحواست حقوق شرعی  
 یک عمر خود را یک جا به بردارد . او همه حقوق خود را  
 نقد نداشت . بنا بر این نصف بینه را بصورت جنس سل  
 چند کسب آورد و غیره به نزل آقا فرستاد . بحسب آنکه می بایست  
 ادای حقوق شریعی در اسکو توسط چنین آدمی افسح شود  
 و دوره خیر و برکت از آن روز آغاز گردد .

چندی بعد بزرگترین خانه اسکو برای سکونت در اختیار  
 خانواده آقا گذاشته شد و بابک اجازه از مرجع  
 تعلیمات آن که در آن موقع والد معظم آن حضرت آیت ال  
 حاج میرزا موسی آقا هاشمی اسکوئی ساکن کرمان بود ، دست  
 آقا برای دستگیری از مستمنان و مستحقین مال  
 امام (ع) باز شد .

مرد وزن بزرگ و کوچک از اسکو و یادهای اطراف آنجا را از خود  
 مخصوص نمودند . از این خصوص مناطق شمالی و جنوبی اسکو را  
 امثال اسب و گاو و گوسفند و گندم و سایر اجناس را با خود  
 و قبل از همه خانه بسیار وسیع در محله علیار نمخانه بکده باغ دامری افواج  
 میوه هر فصل بقرصک و مفضل تقدیم نمودند .

سی من انجلی  
 (۱۵۰) کیلوگرم  
 با چند زن ناچیز  
 بقیمت ۱۵ تومان  
 در سال داشت و  
 یک اسب نازک  
 اعلا و دو سه گاه  
 معاش تأمین شد .  
 تمام حقوق ۱۲۰  
 تومان بود بقیه  
 ۹۰ تومان را هم باقی  
 ۱۰ تومان بود

بعد از آن از محضر  
 حضرت کرم و سخای  
 حضرت روزی یک  
 بیان رحمت با بریل  
 گرفت چه مختصر  
 ایات و چه بوسیل  
 ایات مقتضی  
 از هر دو یا از خاص

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لِحَمْدِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَا لِكَ يَوْمَ الدِّينِ  
إِيَّاكَ تَعْبُدُ وَإِيَّاكَ تَسْتَعِينُ أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ  
صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ  
وَلَا الضَّالِّينَ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ  
دَهْرُ جَادِي الثَّانِي سَنَةِ ١٣٨٧ هَجْرِي الْأَحْقَى لِلْحَاجِّ مِيرزا حَقِيقِي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دعاء الامام المظلوم الشهيد ابي عبدالله الحسين عليه السلام في الفوت

اللَّهُمَّ مِنْكَ الْبُدُؤُ وَوَلَكَ الْمَشِيئَةُ وَوَلَكَ الْحَوْلُ وَوَلَكَ الْقُوَّةُ وَأَنْتَ اللَّهُ الَّذِي  
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ جَعَلْتَ قُلُوبَ أَوْلِيَاءِكَ مَسْكِنًا لِلْيَشِيئِكَ وَوَكُنَّا لِإِرَادَتِكَ وَجَعَلْتَ  
عُقُولَهُمْ مَنَاصِبَ أَوَائِرِكَ وَنَوَاصِيكَ فَأَنْتَ إِذَا شِئْتَ مَا نَشَاءُ حَرَكْتَ مِنْ أَسْلَابِهِمْ  
كَوَائِنَ مَا أَبْطَلْتَ فِيهِمْ وَأَبْدَأْتَ مِنْ إِرَادَتِكَ عَلَى الْمُسْتَجِيمِ مَا أَنْعَمْتَهُ بِهِ عَنَّا وَفَعَّلْتَهُ  
بِعُقُولِ تَدْعُوكَ وَتَدْعُؤِ لِيكَ بِحَقَائِقِ مَا مَتَّحَصَصُ ...

الأخرا للعلاء  
عن الصحيفة الكاملة الحسينية الكاملة ص ٢٤ باليف العلامة الخطيب السمرقندي السويحي عن محمد بن يحيى  
حسن بن موسى الخازني الأصفهاني  
٢٢ رجب المرجب ١٣٩٩ هـ - ق -

ابن هرد و جهان چو حقه در دست علمت  
ابن نه فلک و شرجهت در جوار اطراف

روی تو سکنه راست و مویت ظلمات  
چون صورت و بغای تو دیدم کفتم  
لعل لب تو خضر و رهن آب حیات  
بر خاتم انبیا محمد صلوات

داشته بودم و در کار خویشی حیران  
 نه یک طریق خزاری که جان و کسازم  
 فزونی هر محبوب و هودکان عزیز  
 خودم مریض و در لطفام مریض و مریض  
 نه یاری و نه یاری نه هر چه یاسوز  
 خدای من چه گویم فقط تو دانی من  
 ندانه زار نظر فحش ندانست و نه  
 بوسف اندک نیست خستگی تنم  
 چنان احاطه نموده است بر تیره غم  
 که دیده هیچ بنیاد بغیر درد و بلا  
 در این حواشی جانسوز غوطه در  
 چو شیری سوز و بغیر و نعره بکشید  
 چراست کشتی تکرت در آرزوی  
 الا مگر شناسی تو ناخدای وجود  
 الا مگر شناسی پناه عالم را  
 پیمبران همگی رخ بر آستان ویند  
 نجات داده رهجوادم و ز طوفان نوح  
 رهاننده لطفوی ایوب را که کرب عظیم  
 بشکست که مصدر وجود شد و نظره رسید  
 دو دست او ستی الا شمال از ره پاست

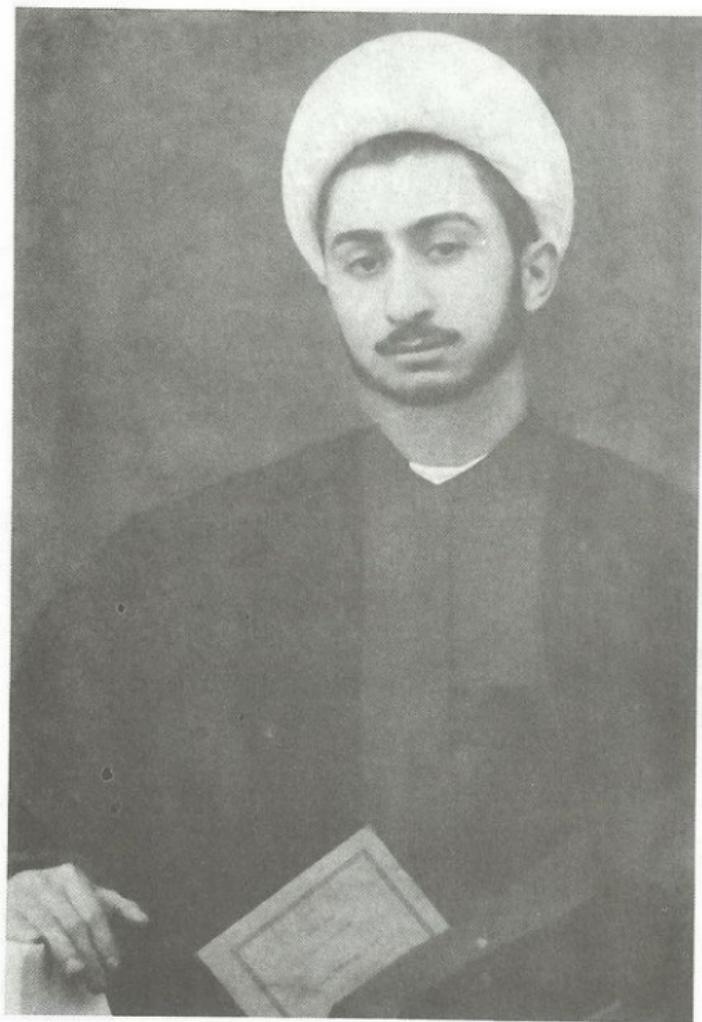
هجوم لشکر خزنه نمود ه سرگردان  
 نصبری و نه قراری ز فرقت جانان  
 بدین نطق که تو دانی خدا نیست انسان  
 غریب همسر بیچاره ام در آن سامان  
 نناصری نه معین نه ملجای شایان  
 اما ن ز حال پریشان خدای امان  
 سراسر این همه عالم مرا مستحق زندان  
 و نه گرفتگی قلب مهربان به بیان  
 زرق تا بقدم گردان تن نالان  
 خیال هیچ نسجد جز آتش و زان  
 که پیراهنایم بگشت عقل جوان  
 بگفت از چه تو را بدین این چنین حیران  
 چراست قال بجم تو جان من بجان  
 که ز ورق تو رهلا و نجات از این طوفان  
 ولی حصر و خدای کرم امام زمان  
 تمام ریزه خور خوان آن شد دوران  
 هزار تاج شهری فرق یوسف کغان  
 نشان بر بدلی یعقوب صبر و ایمان  
 مدبر ملکند جو دست و نقطه ایمان  
 که بخش و بخش کند فیض خیرت بنیان

هلا ز ضعیف فیاض غافل تا چند  
چنان سحاب عطایش بیار و بپوش  
ایا ولی جزاوند مهر بان کریم  
ایا دوست توانای قاضی الحاجات  
الحم یا سندی طاقتم ز فرسود  
دگر بس است مرا این عدلک و خواری  
شانت است که صبر از کفر بود چه چینی  
چرا بگوی جهان توجهی نکنی  
تفا فل این همه قربان حلقه اوقات  
عدو همی کشد و دوست تو مینگرد  
جان من بتو شاه چنین برده اش  
دگر بس است تخییر تبسمی بنما  
تو شاه می بگدایان خود عطا کن  
علی الخصوص که مها جد اگر متم  
بشهر طوس بامید دوستی ام  
سعادت دو جهان بهر خویش می طلبم  
بخدمت یدرو ما درم موفق کن  
دیون باب گرامی که بر کمرشکن است  
اگر تو خواستی این غلام را بدی  
لوامی خضل شما را بجانم برافراشم

بگیر دامن بچمن اور و بسیر احسان  
که دستهای تو هم میشوند در جویان  
بسوی بندگات ان لطف دیدنی گوید ان  
غلام رق خود تر رهان از این نیران  
توجهی نظری سوی مضطر نالات  
مگر میشنی جشن و خنده اقران  
بسوی کوی تو او آمده ام پناه چنان  
فدای روی تو کردم ز چیست این جهان  
مگر بفر تو ما را بود امین و امان  
شرد طعنه و عودت نیان بود قربان  
که دوست خواری کنی در برابر عدوان  
دل گرفته ما را بخنده و اگر دران  
عطا کنی دلایان خویش را شاهان  
خوبی طوس رضا حسرت و فلک بنیان  
منم گل و عنبر و اندر منم مهمان  
ز بندگان جناب ملیک هر دو جهان  
مرا که جان بلب آمد ز فرقت ایشان  
اذا کنم طلب جمله طلب کاران  
عطا و بخش کنی از خزائن امکان  
بشرق و غرب و شمال و جنوب این بیان

(ما و شام عهد) میان من و تو میثاق حکمی باشد  
 خدا گواه شود هم بیسرو و قوت  
 چنان زد سخن بر یکیش انتقام کشم  
 که چرخ دارند مر جبار این انسان  
 بیا سلیمی شدوست ملک خائب  
 بیا قبول بغوا از او ش این پیمان  
 بیا و بیشتر از این مصطلحی منما  
 سلام بر تو و بر جمله امامان باد  
 بجز آنکه با فرج رو کند سرو او طان  
 علی اندوام و علی الاتصال بعدو  
 نکرده کار و ملائک نه جمله انس و جان  
 چنانچه این فلک اهل است بدو جان  
 این نظم را در سال پنجاه و یکم هجری قمری در مشهد مقدس سروده ام

۱۳۵۱ هـ - ق - الحاج میرزا حسن آهقانی مختص ب (سلیمی)  
 بنام سبت جان اعلای خود مرحوم اخوند ملا سلیم اسکوفی الملقب ب  
 نکتی بیس  
 بپیر الله بعد از خواندن این قصیده در محفل مطهر رو بقبله برابر  
 قبه منوره حضرت ثامن الائلیا علیه الاذ الحیة و التبار جناب  
 مولانا امام عسلی عجل الله فرجه و سهل مخوجه وارد اخافند با اجازه  
 و رضای مولای مهربان وی پروردگار عالمیان جلالت عظمته حاجات  
 بر آورد و مراسم موفق ساخت که بعهد و میثاق وفا کنیم، و اینک  
 خدمات مذهبی من بمرد و مساعدت ایشان شب و روز در جریات  
 و در نشر فضائل و مناقب ایشان و اثبات مقامات معنوی و عالی شان  
 در شرق و مغرب و شمال و جنوب بر حسب وسع و قدرت اشغال دارم  
 و امیدوارم که بعد از این نصرت ایشان بیشتر و جهاد هم وسیع گردد  
 انشاء الله و الجرحه الذی عهدنا لهذا و ما کننا لنتهدی لولا ان  
 هدانا الله . و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین، و الصلاة  
 والسلام علی محمد و آله الطاهیرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین



(آقا) در سن ۲۲ سالگی با اولین تألیفشان (سفرنامه)

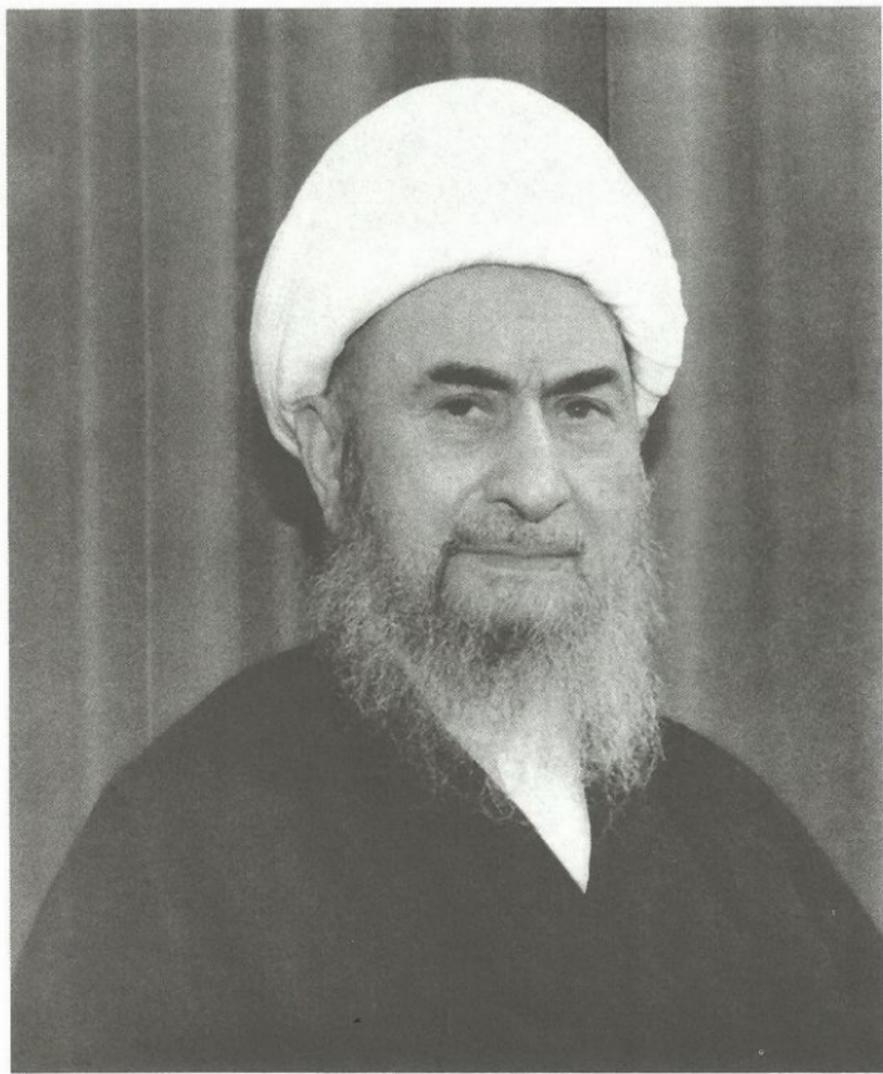


(آقا) هنگام کار در عملیات احداث حمام جدید اسکو



(آقا) همراه برادر بزرگشان آیه الله العظمی حاج میرزا علی احقاقی حائری در سفر اسکو

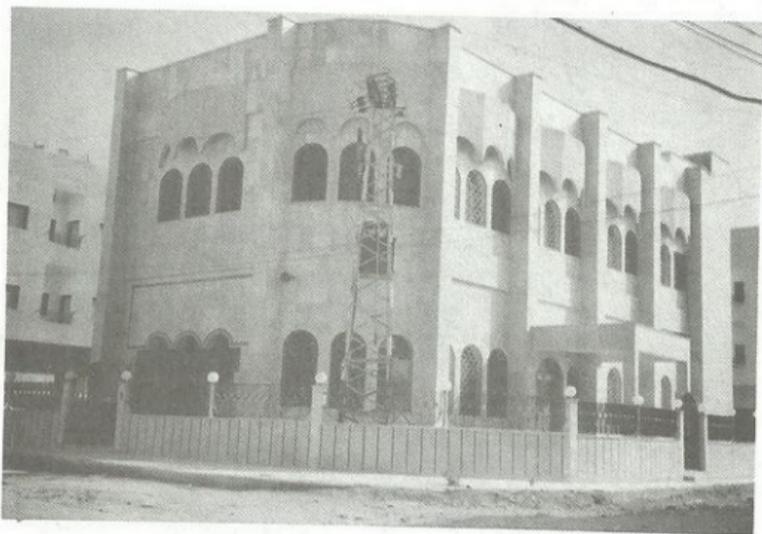
العلماء ورثة الأنبياء



سبحان من لا يحيط به الابصار والاعين  
سبحان من لا يوصف بالصفات والصفات  
سبحان من لا يحد به القلوب والقلوب  
سبحان من لا يحد به العقول والعقول  
سبحان من لا يحد به الحواس والحواس  
سبحان من لا يحد به الابدان والابدان  
سبحان من لا يحد به السموات والسموات  
سبحان من لا يحد به الارض والارض  
سبحان من لا يحد به الخلق والخلق  
سبحان من لا يحد به المخلوقات والمخلوقات  
سبحان من لا يحد به الملائكة والملائكة  
سبحان من لا يحد به الرسل والرسل  
سبحان من لا يحد به الانبياء والانبياء  
سبحان من لا يحد به الصالحين والصالحين  
سبحان من لا يحد به المؤمنين والمؤمنين  
سبحان من لا يحد به المؤمنين والمؤمنات  
سبحان من لا يحد به الصالحين والصالحات  
سبحان من لا يحد به المؤمنين والمؤمنات  
سبحان من لا يحد به الصالحين والصالحات  
سبحان من لا يحد به المؤمنين والمؤمنات



حسینیه سجادیة کویتی‌ها در مشهد



حسینیه فاطمیه در زینبیه سوریه



بیت الزهراء احقاقی در تهران



عکسی با (آقا) بعد از نماز جماعت در بیت الزهراء



آقا همراه مرحوم شیخ محمد مهدی شمس‌الدین رئیس مجلس اعلای شیعیان لبنان



مسجد بزرگ جامع الامام الصادق (ع) در کویت



المرجع الديني الكبير الإمام المصلح والعبد الصالح المولى الحاج ميرزا حسن الحائري الإحقاقي حفظه الله

## العلماء با قون ما بقى الدهر



در سحرگاه نیمه رمضان، روز میلاد کریم اهل بیت، حضرت امام حسن مجتبی «ع»، پیرو راستین آن امام همام در کرم و صلح و صفا، حضرت آیت الله العظمی امام مصلح حاج میرزا حسن احقاقی دعوت حق را لبیک گفت و ارادتمندان بی شمار و مقلدین مخلص آن مرجع عالیقدر عالم تشیع و ارامل و ایتام و مساکین و فقرا با حضور و شرکت در مراسم تشییع و مجالس ترحیم و شب هفت، اخلاص خود را به تمام و کمال ارائه نمودند. مخصوصاً اهالی آذربایجان با کاروان های مجلل خود و برادران کویتی و عرب با مسافرت دسته جمعی به تهران علاقه بی حد خود را به آن عالم ربانی به اثبات رسانیده و تا امروز مجالس یادبود متعددی در داخل و خارج کشور برگزار نموده اند که این مراسم همچنان ادامه دارد.

بیت حضرت آیه الله العظمی احقاقی ارادت بی شائبه آن عزیزان را نسبت به مرجع دینی شان ارج می نهد و یک بار دیگر از آیات عظام و حجج اسلام و مردم مؤمن ساکن تهران و مشهد و قم و خراسان و اهواز و اقوام، دوستان، آشنایان، مقامات کشوری و لشکری، اهالی تبریز، اسکو و حومه، خسروشهر، آذرشهر، گاوگان و حومه، ایراق و سایر مناطق آذربایجان، حضرت شیخ طلال الفهدالاحمد الصباح که به نمایندگی از طرف امیر محترم کویت در مراسم تشییع شرکت نمودند، همچنین جناب یوسف العوضی نماینده قائم مقام وزارت اوقاف و امور اسلامی کویت و نمایندگان شیعیان دمام، احساء، بحرین، اسکوئیان مقیم مرکز، هیئت سجادیه کویتی های مشهد، مددکاران و مددجویان خیریه حضرت فاطمه الزهرا «س» و کلیه کسبه و اهالی اطراف بیت الزهراء احقاقی و مؤسسات و اشخاص محترمی که از طریق تلفن و نمابر و مطبوعات ابراز همدردی کرده اند تشکر نموده، از خداوند متعال برای همه آن عزیزان اجر جزیل مسئلت می نماید.

بیت مرحوم آیه الله العظمی احقاقی



پیشقدم مرتضیٰ عالیقدر شیبانی  
امام صلح و عباد صالح آیت... الخ

# الحجج میرزا حسن اللہ قافی الحائز

کتاب شہادہ

پہلی بار تصدیق سال مسریر برکت

تاریخ ۲۲ ذی قعدہ ۱۳۷۹ ہجری قمری

طابق با صبح بھکار روز ششم

۱۵ ماہ مبارک رمضان ۱۴۲۱

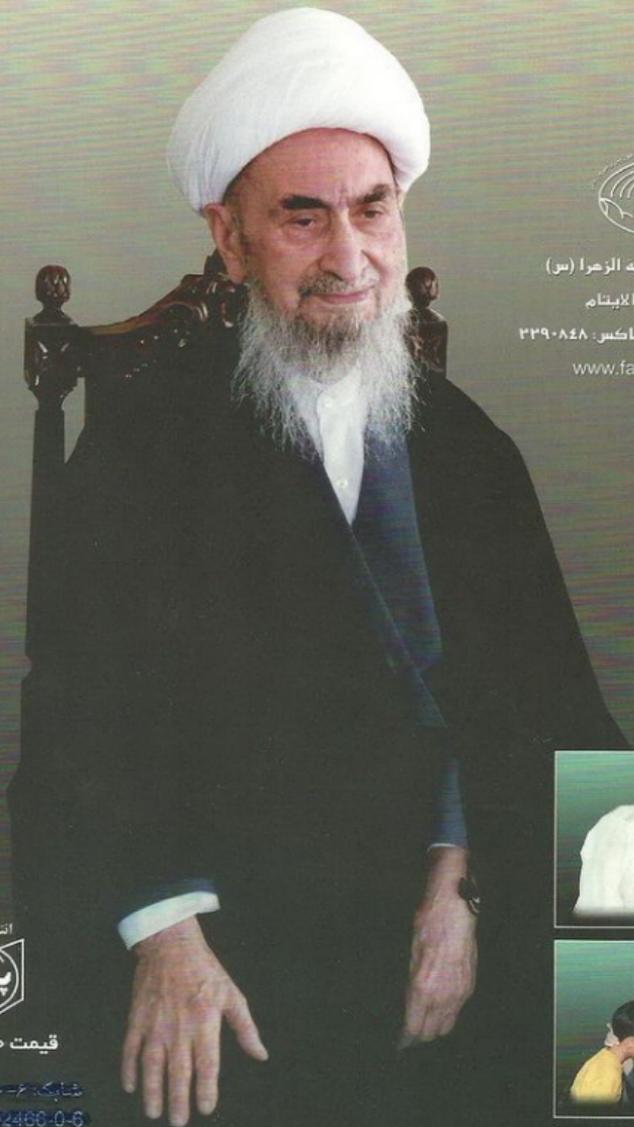
میں نے ان قافی را

میں نے لکھا

تألیفات دیگر از همین نویسنده :

- ۱- سفری در بشقاب پرنده (۱۳۷۳)
- ۲- خط مرگبار (۱۳۷۴)
- ۳- موی شیطان (۱۳۷۵)
- ۴- سیب زمینی‌های داغ (۱۳۷۷)
- ۵- اسکوناز (۱۳۷۸)
- ۶- موش کوچولو و ماه تابان (۱۳۷۹)
- ۷- ملاقات با جن‌ها (۱۳۷۹)
- ۸- داستان جنگ الکترونیک (زیر چاپ)

بمناسبة فقدان المرجع الديني الكبير الامام المصلح و العبد الصالح  
آية الله العظمى الحاج مبرزا حسن الاحقائي (قدس سره الشريف)



المؤسسة الخيرية فاطمة الزهراء (س)

المختصون لرعايته الابتنام

طهران، هاتف: ۲۲۹۰۸۴۹، فاكس: ۲۲۹۰۸۴۸

[www.fatima-zahra.org](http://www.fatima-zahra.org)



قیمت ۵۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۹۲۴۶۰-۰-۶

ISBN: 964-92460-0-6

